

سیاست قومی*

نویسنده: مارتین مارجر

مترجم: اصغر افتخاری

مقدمه

تکوین ملت - کشورها و گسترش اروپا از قرن پانزدهم میلادی، برای اولین بار جوامعی را ایجاد کرد که دارای گروه‌های نژادی و قومی متمایز بوده و در درون یک نظام اقتصادی و سیاسی مشترک و واحد با هم زندگی می‌کردند. اما ظهور جوامع چندقومیتی پدیده تاریخی جهان معاصر بوده و زائیده حوادث جهانی متعددی است. عمده‌ترین عوامل مهاجرت‌های گسترده طی قرون نوزده و بیست و تأسیس دولت‌های تازه

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

- Martin Marger, Ethnic Policy, in: *Encyclopedia of Government and Politics*, (London: Routledge, 1992), pp. 742-758.

مؤلف در این مقاله به ارائه شرحی جامع و مستند درخصوص انواع الگوهای رایج در سطح جهانی برای حل مسأله قومیت‌ها پرداخته است. بزعم او با تأمل در سیاست‌های موجود می‌توان سه الگوی مادر را استخراج نمود:

اول - سیاست همانندسازی که به دو صورت فرهنگی و ساختاری اعمال شده است و نقطه مقابل سیاست تکثرگرایانه می‌باشد. دوشاخه اصلی سیاست تکثرگرایانه درحقیقت بعنوان موارد دوم و سوم از الگوهای سیاست قومی مطرح هستند، که عبارتند از:

دوم - تکثرگرایی مساوات‌طلبانه که در آن گروه‌های قومی بسان گروه‌های ذی نفع درآمده و در سیاست کشور نقش ایفاء می‌کنند.

سوم - تکثرگرایی غیرمساوات‌طلبانه که اشکال متنوعی از قبیل استعمار داخلی و امحاء قومیت‌ها را دربر می‌گیرد.

در پایان این نوشتار، مؤلف بیان می‌دارد که این سه مدل نمی‌توانند تمام واقعیت‌های مربوط به سیاست قومی را در عصر حاضر برای ما توصیف کنند. لذا مقوله «سیاست قومی» توجه بیشتری را از سوی محققان می‌طلبد و اینکه ما باید از این رهگذر تلاش کنیم تا زوایای دیگر سیاست قومی را دریابیم و به ارائه الگوهای تازه‌ای همت گماریم.

در جهان سوم بدنیاال زوال نظام استعماری اروپایی متعاقب جنگ جهانی دوم، است. امروزه جوامع اندکی وجود دارند که (حداقل تا حدودی) چندقومیتی نباشند. عدم تجانس^۱ حاصل از این پدیده در این جوامع سئوالات مهمی را درباره سیاست قومی مطرح ساخته است: چگونه گروه‌های قومی مختلف در سیاست و دیگر سازمان‌های عمده جای گیرند؟ چگونه نزاع‌های درون‌گروهی حل و فصل شوند؟ و چگونه منابع اجتماعی بین این گروه‌ها تقسیم گردد؟ بطورکلی سیاست اجتماعی می‌تواند یک جمعیت نامتجانس را بسوی یکی از این دو مسیر سوق دهد: همگرایی گروه‌های متفاوت در قالب یک واحد اجتماعی متجانس‌تر، و یا حفظ اختلافات گروهی در چارچوب شهروندی مشترک. در هریک از این دو راه بدیل، سیاست‌های دولت در راستای مخالفت و یا حمایت از توزیع نابرابر منابع بین گروه‌های قومی است، و تاحدودی محتوا و گستره تعاملات بین قومی را تنظیم می‌کند. از حیث تاریخی، جوامع اندکی بر سیاست‌های قومی خود استوار مانده‌اند و در عوض، بین ترویج و گسترش دامنه جذب گروه‌های قومی منفرد و مجزا در قالب جریان کلی اجتماعی و از یکطرف، و حراست از مرزهای قومی از طرف دیگر، در حال نوسان بوده‌اند. به همین ترتیب، سیاست‌های مربوط به توزیع منابع اقتصادی و سیاسی، بین اتخاذ تدابیری جهت تحقق برابری قومی از یک طرف، و اقداماتی با هدف حفظ نابرابری گروهی از طرف دیگر، در حال نوسان هستند.

در ابتداء، باید بپذیریم که معدود کشورهایی در جهان مدرن بطور رسمی جمعیت خود را با توجه به معیار نژادی و یا قومیتی متمایز می‌کنند. بطور معمول و رایج در جوامع چندقومیتی، گروه‌ها از سوی دولت به صورت دوفاکتو^۲ شناسایی می‌شوند که این امر مسائل مربوط به هویت و طبقه‌بندی قومی را بدنیاال دارد. با عنایت به وجود برداشت‌های مبهم^۳ و متغیر از مفاهیمی مانند نژاد و قومیت، جوامع به اتخاذ معیارهای متفاوت و اغلب ناهماهنگ در مقوله‌بندی افراد و گروه‌ها روی می‌آورند. اُمی^۴ و

1- Heterogeneity

2- Ide Facto

3- Imprecise

4- Omi

وینانت^۱ (۱۹۸۶) اصطلاح صورت‌بندی نژادی^۲ را برای توصیف انعطاف اجتماعی مفهوم نژاد و نقش دولت در مشروعیت بخشیدن به مقولات خاص نژادی و قومی پیشنهاد می‌کنند. مثلاً در ایالات متحده آمریکا، گروه‌های اروپای جنوبی و شرقی (از قبیل ایتالیاییها، یونانیان، یهودی‌ها و اسلاوها) که پیشتر در قرن بیستم تحت عنوان "نژاد" طبقه‌بندی و با آنها رفتار می‌شد، امروزه معمولاً بعنوان "گروه‌های قومیتی" شناخته می‌شوند و اعضایشان فقط براساس ویژگی‌های فرهنگی و نه با توجه به خصایص زیست‌شناختی^۳ یا وراثتی^۴ متمایز می‌شود. حتی در مواقعی که تفاوت‌های فیزیکی و یا فرهنگی در میان این گروه‌ها کاملاً قابل رؤیت است، دولت ممکن است براساس تعدادی از مشخصات فائق^۵ مانند زبان یا خاستگاه جغرافیایی، چندین مقوله قومی متفاوت را در قالبی واحد ترکیب کند. قرار دادن تمامی گروه‌های موجود در ایالات متحده آمریکا که ریشه در آمریکای لاتین دارند در ذیل عنوان "هیسپانیک"^۶ و نیز تلقی گروه‌های مختلف آسیایی به عنوان گروهی واحد حکایت از این امر دارند. این‌گونه طبقه‌بندی‌ها کاربردهای مشخص و قاطعی برای سیاست چگونگی رفتار دولت با آنها را تعیین و نوع پاسخ‌های اجتماعی به چنین گروههایی را هدایت می‌کند.

مفهوم‌سازی نژاد و قومیت نزد "سیاست‌گذاران" و "عالمان علوم اجتماعی" از نظر دقت و استحکام معنا، دارای نقایصی است. علاوه براین، مفهوم نژاد - بطور اخص - مجادلات بسیاری را دامن زده است. در نتیجه، برخی استعمال گسترده و وسیعی از واژه "گروه قومی" را پیشنهاد داده‌اند، تا گروه‌هایی را که با منشاء ملی، ترکیبی از ممیزات فرهنگی، خصائص نژادی یا پیوستگی‌های مذهبی مشخص می‌شوند در برگیرد (بن رافایل^۷ ۱۹۸۲ - گوردون^۸ ۱۹۶۴ - هانت و واکر^۹ ۱۹۷۴). از آنجا که هر گروه منفرد در جوامع چندقومی مدرن، بطور معمول خصائص و ویژگی‌هایی از خود به نمایش می‌گذارد که از ترکیب این خاستگاه‌ها ناشی می‌شود، بنظر می‌رسد این روش بتواند

1- Winant

2- Racial Formation

3- Phenotypes

4- Genetic

5- Overarching

6- Hispanic

7- Ben - Rafael

8- Gordon

9- Hunt & Walker

بعنوان یک راه حل عملی برای مسئله پیچیده "مفاهیم" مطرح باشد. رهیافت دیگر نسبت به مسئله، مشخص کردن انواع مختلف قومیت می باشد. بعنوان مثال ان لو^۱ (۱۹۷۳) قومیت ها را با توجه به خاستگاه های مجزای گروه های قومی، به قبیله ای، ملی و نژادی طبقه بندی می کند. آنچه در هر صورت مهم بنظر می رسد این است که اعضای گروه از نظر خود و جامعه بزرگترشان بعنوان گروه اجتماعی متمایز شناخته می شوند و بر پایه ویژگیهای خاص فرهنگی و یا فیزیکی از دیگران منفک می باشند (شرمرهورن^۲ ۱۹۷۰)، شیبوتانی^۳ و کوان^۴ (۱۹۶۵). در مباحث آتی معنایی گسترده و جامع از قومیت و گروه قومی مدنظر است که دربرگیرنده اجزاء فرهنگی و نژادی است.

از نقطه نظر سیاستگذاری، مهمترین مطلب این است که گروه ها در جوامع چندقومیتی در قالب سلسله مراتب قومی نظم و ترتیب می یابند، سلسله مراتبی که در آن یک گروه مسلط، اقتدار عالی را در زمینه حفاظت و حمایت از نظام ارزشی کنترل کننده و تخصیص دادن پاداشها در جامعه عهده دار است (شرمرهورن، ۱۹۷۰، ۱۳-۱۲) بدین ترتیب دیگر گروه های قومی، گروه های اقلیتی خواهند بود که با توجه به تمایزات فیزیکی یا فرهنگی شان، با آنها از حیث حقوقی در حکم در امور روزمره برخورد متفاوتی صورت می پذیرد (ورث^۵، ۱۹۴۵).

نظام قشربندی قومی یک جامعه، توسط ماهیت تماس داخلی^۶ بین گروه ها، منابع کمیابی که آنها برایش رقابت می کنند، و مهمتر از همه، با توجه به توانایی یکی از گروه ها در تحمیل سلطه و تفوق خویش بر دیگران شکل می گیرد (لیبرسون^۷ ۱۹۶۱ - نوئل^۸، ۱۹۶۸). از این رو رابطه "اقلیت مسلط"^۹ رابطه قدرتی است که چارچوب حقوقی و مرسوم تعاملات گروه در جوامع چندقومیتی را شکل می دهد. در نتیجه سیاست قومی در این چارچوب شکل می گیرد.

سه الگوی عمده ماهیت سیاست های قومی جوامع چندقومیتی را در زمان های

1- Enloe

2- Schermerhorn

3- Shibutani

4- Kwan

5- Wirth

6- Internal Contact

7- Lieberman

8- Noel

9- Dominant - Minority

مشخص و معین، معلوم می‌کنند، که هریک - بنوبه خود - گاهی صراحتاً و بیشتر اوقات بطور تلویحی و ضمنی، ایدئولوژی قومی را تقویت و تأیید کرده‌اند. این سه الگو عبارتند از: همانندسازی، تکثرگرایی حامی برابری و تکثرگرایی نابرابر.

الگوی اول: همانندسازی^۱

بر اساس تعریف ینگر^۲ همانندسازی فرایند تقلیل خط تمایز است، و زمانی رخ می‌نماید که اعضای دو یا چند جامعه، گروه نژادی یا گروه اجتماعی کوچک با یکدیگر همسان می‌شوند (ینگر - ۱۹۸۵: ۳۰). بنابراین همانندسازی را می‌توان بسان غرض و یا «ایده آلی» منسجم ساز برشمرد که جوامع چند قومیتی به سوی آن حرکت می‌کنند و سیاستهای دولت و ایدئولوژی‌ها براساس آن شکل می‌گیرند. هدف سیاست‌های همانندسازی (به گفته بارت و نوئل) عبارتست از: ترکیب زیست‌شناختی، فرهنگی، اجتماعی و روانی گروه‌های متمایز و منفرد به منظور ایجاد یک جامعه بدون تفاوت‌های قومی (بارت^۳ و نوئل ۱۹۷۲؛ ۳۳۶).

اگر هدف از سیاست‌های همانندسازی را کاهش اختلافات فرهنگی و ساختاری در بین گروه‌های مختلف بدانیم، در صورت تحقق کامل این سیاست‌ها و در نقطه اوج این فرایند، جامعه‌ای متجانس و همگن خواهیم داشت که در آن بین گروه‌ها از حیث نژادی یا فرهنگی تفاوتی وجود ندارد. از این رو قومیت بعنوان ملاکی برای توزیع نابرابر ثروت و قدرت چندان نقش مؤثری نخواهد داشت. شهروندان نیز فقط بعنوان "افراد" و نه "اعضای دستجات" و یا گروه‌های قومی، محسوب می‌شوند و در نتیجه نمی‌توانند هیچگونه ادعایی علیه دولت داشته باشند. همانندسازی در شکل کاملش، چه برای جامعه بعنوان یک کل و چه گروه‌های مشخص درون جامعه، کمتر حاصل می‌آید. بعلاوه باتوجه به جوامعی که در گذشته و حال، رهیافت همانندسازی را در روابط قومی خود پیشه ساخته‌اند (از قبیل ایالات متحده آمریکا، کانادا، استرالیا، برزیل و آرژانتین) این نکته آشکار است که همانندسازی از حیث شکل و درجه دارای انواع متفاوتی است.

1- Assimilation

2- Yanger

3- Barth

کشورهای فوق‌الذکر جوامعی هستند که جمعیت زیادی از مهاجران داوطلب را در درون خود حل کرده‌اند که این از اهداف عمده سیاست‌های همانندسازی است. اما برای گروه‌های بومی - محلی و یا مهاجرین غیرداوطلب در این جوامع، سیاست‌هایی که ماهیتاً دارای تفاوت‌های قابل توجهی هستند اتخاذ می‌شود. بعلاوه، در هیچیک از این جوامع سیاست‌های همانندسازی بطورکامل حتی برای مهاجران داوطلب نیز به اجراء گذارده نشده‌است.

همانندسازی فرهنگی و ساختاری

همانندسازی بعنوان فرایندی اجتماعی ممکن است مشتمل بر دو بُعد باشد: فرهنگی و ساختاری. بُعد فرهنگی بیانگر تبعیت و پیروی یک گروه قومی از خصائص فرهنگی گروه دیگر در زمینه‌هایی مانند زبان، مذهب، رژیم غذایی و ... است. و غایت امر آن است که از رهگذر اجرای فرایند همانندسازی فرهنگی، گروه‌های فرهنگی متمایز و منفرد سابق، دیگر از لحاظ رفتارها و ارزش‌هایشان قابل تمییز و تشخیص از یکدیگر نباشند. اگرچه همانندسازی فرهنگی از حیث ایدئولوژیکی از مفاهیم آزاداندیشانه‌ای همچون "انتخاب فردی"^۱ تغذیه می‌شوند، با اینحال گروه‌های ضعیف‌تر (که همان اقلیت‌ها باشند) تقریباً همیشه شاخص‌های فرهنگی اصلی و عمده گروه مسلط را اخذ می‌کنند. سیاست‌هایی که پذیرش فرهنگ مسلط را به گروه‌ها تجویز می‌کنند، آشکارا در بسیاری از جوامع چندقومیتی وجود دارد. بعنوان مثال در ایالات متحده آمریکا در دوران مهاجرت‌های وسیع، تلاش‌های رسمی و یا نیمه‌رسمی بسیاری در جهت تحمیل زبان و سبک‌های رفتاری بر گروه‌های تازه وارد بعمل آمده‌است. سیاست‌هایی که "آمریکائی کردن" مهاجران اروپای شرقی و جنوبی در اواخر قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰ را مدنظر داشته‌اند، توسط عقاید داروینیسم اجتماعی ترغیب و تشویق شده‌اند. با آمریکائیان بومی نیز به گونه‌ای رفتار می‌شود که در نتیجه آن شاخص‌های فرهنگ غالب بر ایشان تحمیل شود. - اگرچه سیاست مربوط به سرخپوست‌ها بین اهداف همانندسازی و خودسامانی فرهنگی در نوسان بوده‌است. برای مهاجران اجباری

1- Individual Choice

”خصوصاً بردگان آفریقایی“ نیز تحمیل فرهنگ مسلط از ابتدا بخش مهمی از سیاست برده‌داری بشمار می‌رفته است.

در حالی که ”هماندسازی فرهنگی“ اشعار بر مجموعه‌ای مرکب از رفتارها، ارزش‌ها و عقاید دارد، همانندسازی ساختاری سطح بالاتری از تعامل اجتماعی در میان گروه‌های مختلف قومی را مدنظر قرار می‌دهد. توسط همانندسازی ساختاری، اعضای گروه‌های قومی اقلیت در نهادهای مختلف جامعه پخش می‌شوند و با اعضای گروه حاکم وارد قراردادهای اجتماعی می‌گردد. بنابراین، همانندسازی ساختاری در آخرین مرحله خود به محو وضعیت اقلیت قومی می‌انجامد.

هماندسازی ساختاری ممکن است در دو سطح مجزا از تعامل اجتماعی صورت پذیرد: سطح ابتدایی یا شخصی و سطح ثانویه یا رسمی. در سطح ابتدایی، همانندسازی ساختاری به تعامل میان اعضای گروه‌های قومی متفاوت در قالب نشست‌های اجتماعی دوستانه - بصورت باشگاه، محله‌ها، جلسات دوستانه و نهایتاً ازدواج - اشاره دارد. همانندسازی ساختاری در سطح ثانویه مستلزم مساوات در دست‌یابی به قدرت و مزایا در درون نهادهای عمده جامعه خصوصاً اقتصاد، سیاست و آموزش و پرورش است. برای ترویج دومین سطح از همانندسازی ساختاری، ممکن است اقداماتی طراحی شوند تا موقعیت شغلی و آموزش اقلیت‌های قومی ارتقاء یابد، و یا حداقل ممنوعیت‌ها و موانع موجود بر سرراه اشتغال و تحصیل آنها پیدا کنند. بعنوان مثال قانون «حقوق مدنی آمریکا»^۱ مصوبه ۱۹۶۰ میلادی را که در پی محدودسازی تبعیضات قومی موجود در ارتباط با مسکن، تحصیل و اشتغال بود، می‌توان یکی از نتایج تعهد اجتماعی نسبت به افزایش برابری فرصت‌ها در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی برای گروه‌های قومی اقلیت، در نظر گرفت. اقدامات مشابهی در دیگر جوامع، در راستای اهداف همانندسازی صورت گرفته است. در برزیل - به عنوان جامعه‌ای که رسماً به داشتن سیاست‌هایی جهت تشدید حد و حدود نژادی و قومی معروف است - «قانون آفونسو آریوس آ» (۱۹۵۱) وضع می‌گردد. اهمیت این مصوبه در تبعات آن نیست (چراکه مانند هر اقدام قانونی دیگر در مقام عمل می‌توانست به علل عدیده‌ای معطل بماند)، بلکه در

1- American Civil Rights

2- Afonso Arinos

تأثیر رسمی وجود اعمال تبعیض آمیز است و حتی اساساً این مصوبه به صورت رسمی تفاوت‌های قومی در برزیل را تأیید کرد.

تمیز بین دو سطح ابتدائی و ثانویه همانندسازی مهم است، زیرا واضح است که ورود اقلیت‌های قومی به حوزه روابط رسمی با گروه مسلط بایستی در وهله نخست از طریق گردهمایی‌های اجتماعی دوستانه آغاز شود. علاوه بر این، در سطح ثانوی است که سیاست‌های دولت می‌تواند همانندسازی بیشتری را اعمال کند. بنابراین همگرایی گروه‌های اقلیت قومی در سازمان‌های موجود ممکن است توسط تدابیر حقوقی تسهیل شود، در حالی که ورود به درون گروه‌های اجتماعی هرچه خصوصی‌تر نمی‌تواند توسط سیاست‌های دولت دیکته شود. بعنوان مثال، در ایالات متحده آمریکا، سیاه‌پوستان در دهه‌های اخیر از طریق ضوابط اجرایی و قضایی تساوی بسیاری با سفیدپوستان در زمینه دسترسی به شغل، اقتدار سیاسی، و دیگر فرصت‌های مهم زندگی بدست آورده‌اند. با این حال تعامل آنها با سفیدپوستان در قالب گردهمایی‌های خصوصی‌تر همچنان محدود باقی مانده است.

الگوی دوم و سوم: تکثرگرایی^۱ (مساوات‌طلبانه و نابرابر)

از دیدگاهی کلی، تکثرگرایی قومی نقطه مقابل همانندسازی است. تکثرگرایی نیز مانند همانندسازی دارای ابعاد و اشکال متفاوتی است، اما در همه موارد آن، حفظ و یا حتی تشدید تفاوت‌های موجود میان گروه‌های قومی مفروض دانسته می‌شود. بنابراین سیاست‌هایی که به جهت حمایت از تکثرگرایی طراحی شده‌اند، تنوع گروهی و حفظ مرزهای جداکننده گروه‌های قومی از یکدیگر را تشویق و ترغیب می‌کنند. برخلاف سیاست‌های همانندسازانه، سیاست‌های تکثرگرایانه براساس اصل "حقوق جمعی و گروهی" و نه "حقوق شخصی و فردی" بنا شده‌اند. بنابراین آن گونه که وندنبرگ^۲ متذکر می‌شود: میزان نهادینه شدن حقوق گروهی، مجزاً و مضاف بر حقوق فردی، احتمالاً بیانگر مهمترین عامل تمیزدهنده سیاست‌های قومی است (وندنبرگ، ۱۹۸۱: ۸۴۸).

تکثرگرایی قومی، صرف نظر از اینکه در چه درجه و سطحی باشد، هرگز انفکاک

1- Pluralism

2- Ven den Berghe

مطلق گروه‌ها از یکدیگر را نمی‌طلبند. در یک جامعه که از حیث قومی متکثر است، نظامی مشترک در زمینه سیاسی یا اقتصادی - و یا هر دو - بطور ضعیفی این گروه‌ها را بالاخره به یکدیگر پیوند می‌دهد. بدون وجود یک ساختار سازمانی همگرا شده، یک جامعه چندقومیتی نداریم، بلکه چندین جامعه مستقل وجود خواهند داشت. با این حال فراتر از نهادهای سیاسی و اقتصادی مشترک و واحد، گروه‌ها ممکن است به میزان زیادی مختلف و جدا از هم باقی بمانند.

برای تکثرگرایی نیز همچون همانندسازی ابعاد متعددی می‌توان در نظر داشت که مهمترین آنها ابعاد فرهنگی و ساختاری است. تکثرگرایی فرهنگی اشعار بر صیانت نظام‌های فرهنگی متفاوت دارد اما تکثرگرایی ساختاری دلالت بر وجود یک اختلاف فرهنگی ساده ندارد، بلکه - علاوه بر آن - وجود اجتماعات قومی و نژادی را مدنظر دارد که تاحدودی منفک و مجزا از یکدیگر بوده، و در آنها بخش اعظم زندگی اجتماعی جریان می‌یابد. چنین اجتماعات قومی فرعی، سازمان‌هایی از قبیل مدارس، ادارات، کلیساها و از این دست را ایجاد می‌کنند که تا اندازه‌ای از روی سازمان‌های گروه قومی فرادست نسخه‌برداری می‌شود.

دو شکل از تکثرگرایی قومی در جوامع چندقومیتی مدرن امروزی به چشم می‌خورد که هر کدام مورد تأیید سیاست‌ها و ایدئولوژی‌های کاملاً متفاوت است. صورت اول "تکثرگرایی مبتنی بر ایجاد تساوی بین گروه‌های مختلف" (تکثرگرایی مساوات‌طلبانه)^۱ است که در آن گروه‌ها استقلال فرهنگی و ساختاری خود را حفظ می‌کنند و لیکن در قدرت سیاسی و اقتصادی در حالتی تقریباً متوازن قرار می‌گیرند. بعلاوه انفکاک آنها اساساً داوطلبانه - و نه تحمیلی - است (نوئل و بارت، ۱۹۷۲ - شیبوتانی و کوان ۱۹۶۵). صورت دوم تکثرگرایی غیرمساوات‌طلبانه است که در آن گروه‌ها اگرچه انفکاک و تمایز ساختاری و فرهنگی خود را همچنان حفظ می‌کنند ولیکن سازماندهی قدرت در میان ایشان به میزان زیادی نامتناسب است، مضافاً تفکیک گروه‌ها و عدم مساوات در این گونه موارد، معمولاً توسط سیاست دولتی تجویز شده‌است و "داوطلبانه نیست".

الف) تکثرگرایی مساوات طلبانه

در یک جامعه چندقومیتی که توسط اصول «تکثرگرایی مساوات طلبانه» هدایت می‌شود، گروه‌های قومی تبدیل به گروه‌های ذینفع سیاسی می‌شوند که بر سر منافع اجتماعی با یکدیگر رقابت می‌کنند. از لحاظ نظری نیز این تفاوت‌های رقابت برانگیز در متن مجموعه‌ای از ضوابط سیاسی که مورد قبول همگان است قرار دارد و از این رو شکاف‌ها و تفاوت‌های جدی بین گروه‌ها را کاهش می‌دهد. بدین صورت که تمام گروه‌ها نسبت به یک نظام سیاسی مشترک و واحد وفادار می‌باشند، و در داخل نظام اقتصادی واحدی مشارکت می‌جویند و مجموعه یکسانی از ارزش‌های قومی را ادراک می‌کنند (پترسن^۱، ۱۹۸۰ - تاft^۲ ۱۹۶۳ - ویلیامز^۳، ۱۹۷۷). تفاوت‌های فرهنگی - ساختاری موجود بین این گروه‌ها توسط دولت صیانت می‌شود و ضوابط سازمانی در جهت تشویق توزیع متناسب پاداش‌های اجتماعی براساس قومیت، تدارک دیده می‌شوند. گوردن^۴ (۱۹۸۱-۱۹۷۵) به موارد فوق تحت عنوان تکثرگرایی صنفی^۵ اشاره کرده است.

در نظام‌های تکثرگرایی صنفی که اصل راهنما برابری قومی است، مسئله تخصیص قدرت سیاسی و اقتصادی با نظریه فرمول قومی صورت می‌پذیرد. بنابراین در حوزه سیاسی، گرسی‌های قانونگذاری و دیگر مقامات اجرایی ممکن است برپایه قومیت تقسیم شوند. در چنین حالتی نه تنها رعایت اصل تناسب در توزیع منافع سیاسی متوقع است، بلکه مهمتر از آن همکاری در بین رهبران بخش‌های متفاوت یک جامعه متکثر از حیث قومی، نیز رواج و شیوع می‌یابد. بعلاوه در مسایل بومی و محلی هرگروه خودمختاری سیاسی خاص خود را دارا است. بسیاری به این شیوه از سازماندهی سیاسی تحت عنوان «مشارکتی»^۶ پرداخته‌اند (مک‌را^۷ ۱۹۷۴ - لیپ‌هارت^۸ ۱۹۷۷). در حوزه مسایل اقتصادی نیز به همین صورت مشاهده می‌شود که توزیع درآمد و مشاغل بین گروه‌های متفاوت به تناسب نقش و جایگاهشان در جمعیت ملی است (هریس و

1- Peterson

2- Taft

3- Williams

4- Gordon

5- Corporate Pluralism

6- Consociational

7- Mc Rae

8- Lijphart

واگلی^۱ (۱۹۵۸).

در جوامعی که با تکثرگرایی صنفی مشخص می‌شوند، گروه‌های قومی اساساً شامل مردمی با تجانس فرهنگی و تمرکز سرزمینی است که ریشه‌های تاریخی عمیقی در مناطق بومی دارند. این مردم با اعطاء داوطلبانه حاکمیتشان به یک دولت مرکزی برای صیانت منافع اقتصادی - سیاسی خود بصورت جزئی از یک جامعه ملّی بزرگتر در می‌آیند. بعنوان مثال در سوئیس، یوگسلاوی و اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، گروه‌های قومی از نظر قلمرو جغرافیایی همچنان مجزا از یکدیگر باقی مانده‌اند، و در کانادا بیشتر از ۸۰ درصد کانادائی‌های فرانسوی مقیم ایالت کبک هستند. نظام چنین جوامعی همانند نظام جوامع چندقومیتی مثل ایالات متحده آمریکا، استرالیا، آرژانتین، برزیل و بخش انگلیسی کانادا نیست (چرا که گروه‌های قومی از بطن مهاجران داوطلب هستند که از علقه‌ها و روابط جامعه مبداء بریده و پراکنده شده‌اند).

یکی از ویژگی‌های مشترک نظام‌های تکثرگرایی صنفی، تأیید رسمی فرایند تکثر زبانی^۲ است (گوردن - ۱۹۸۱). سوئیس با چهارگروه زبانی، بلژیک با دو و کانادا با دو زبان، احتمالاً بارزترین شواهد موجود در این ارتباط می‌باشند. با این حال هر جا که شکاف و انفکاک بین گروه‌ها حاصل می‌آید، این زبان است که معمولاً بعنوان کاتالیزور^۳ عمل می‌کند. کانادا از این نقطه نظر مورد مناسبی است. بخاطر وجود دو گروه فرانسوی و انگلیسی زبان در این کشور، کانادا رسماً کشوری چندزبانه (در این مورد دوزبانه) به حساب می‌آید. اما "تکثر زبانی" در سطح وسیعی مورد پذیرش نیست و از طرفی قبول آن نیز عاری از مشکلات جدی نبوده است. در واقع، حقوق مربوط به زبان بعنوان معضل لاینحل منازعات قومی در کانادا بوده و خواهد بود.

بلژیک احتمالاً بصورت واضحتری، نمایشگر ویژگی‌های اصول تکثرگرایی صنفی است. هیچیک از دو جامعه قومی عمده این کشور - یعنی فلمیش و والون^۴ - به دلیل تضمین‌های ناشی از ساختار رسمی سیاسی دارای قدرت سیاسی نامتناسب نیستند. تضمین‌های مشابه، همبستگی فرهنگی و زبانی هر گروه را حفظ می‌کند. این امر اگرچه

1- Wagley & Harris

2- Multilingualism

3- Catalyst

4- Flemish & Walloon

یک نظام متساوی تمام‌عیار را بوجود نیاورده است اما افزایش برابری فرصت را برای اعضای هر دو گروه تضمین کرده است (لمی^۱ ۱۹۸۶ - لیپهارت ۱۹۸۱). اتحاد جماهیر شوروی نیز که تنوع قومی آن با هیچ کشور صنعتی دیگری بجز ایالات متحده آمریکا قابل قیاس نیست مثال خوبی برای تکثرگرایی صنفی است (اگر چه با نمونه اروپای غربی تفاوت‌های چندی هم دارد). بیشتر از یکصد گروه قومی متمایز و احتمالاً بیشتر از ده گروه قومی عمده از نظر اندازه و اهمیت در این کشور وجود دارند که زبان، میراث و دیگر خصایص مهم فرهنگی خاص خود را حفظ کرده و هریک از آنها استقلال سیاسی معتنا بهی نیز دارند ولیکن عدم توازن قدرت در بین آنها، مشهود است. مثلاً روس‌ها با آنکه از حیث عددی و نفرت بزرگترین گروه قومی، یا آنگونه که شوروی‌ها خود بیان می‌دارند بزرگترین ملیت اتحاد جماهیر شوروی نیستند، اما آشکارا از نظر فرهنگی و اقتصادی و در سطح ملی از نظر سیاسی، گروه قومی مسلط بوده‌اند (روکووسکا و هارمستن^۲ - ۱۹۸۱). در روزهای آخر حیات اتحاد جماهیر شوروی، با اجرای سیاست‌های پروسترویکا و گلاسنوست، طبیعت شکننده نظام تکثرگرای اتحاد جماهیر شوروی با ظهور یکباره حرکت‌های قومی و ملی خواهان حق تعیین سرنوشت در مناطق مختلف آشکار شد.

۱- کثرت فرهنگی^۳

در بعضی از جوامع که تنوع قومی عمدتاً از بطن مهاجرت‌های داوطلبانه حاصل آمده‌است، سیاست‌های دولتی و رسمی دولت موسوم به "کثرت فرهنگی" در پی آن است تا چارچوبی برای تکثرگرایی صنفی، ولو در قالبی نسبتاً معتدل، فراهم آورد. گرایش به کثرت فرهنگی بعنوان یک ایدئولوژی و سیاست، بطور جدی در کانادا، استرالیا و نیوزیلند پی‌گیری و اجراء شده‌است. در کانادا، دولت فدرال در سال ۱۹۷۱ سیاست کثرت فرهنگی را در قالب به‌رسمیت شناختن دو زبان ملی - با هدف مساعدت به اقلیت‌ها در صیانت از همبستگی فرهنگی شان، گسترش مساوات قومی در دسترسی

1- Lamey

2- Rakowska - Harmstone

3- Multi - Culturalism

به مؤسسات اجتماعی و اقتصادی و رفع تبعیضات قومی در تمام سطوح اجتماعی - اعلام داشت (بری ۱۹۷۷ و هاوکینز^۱ - ۱۹۸۹). سیاست ایجاد کثرت فرهنگی نیز متعاقباً از حالت یک سیاست دوفاکتو، به مجموعه‌ای از قوانین رسمی و مصوب در نظام مشروطه کانادا بدل شد. به گونه‌ای که این سیاست امروزه همانند یک عامل ضمنی در تمامی سیاست‌های تصمیم‌گیری در سطح ملی مطرح است.

منتقدان علاوه بر بیان ناهمخوانی‌های موجود بین اصول و عمل این سیاست، مدعی شده‌اند که سیاست ایجاد کثرت فرهنگی فقط به نمودهای بسیار سطحی و ظاهری روابط قومی - یعنی به حفظ سنن و میراث‌های فرهنگی - توجه دارد. ایشان مدعی‌اند که مسایل مهمتری مانند عدم مساوات قومی و یا دسترسی به قدرت سیاسی و اقتصادی همچنان دست ناخورده و بدون تغییر باقی می‌مانند (کالین^۲، ۱۹۸۲ - فلراس^۳ ۱۹۸۴). بعلاوه برخی سیاست کثرت فرهنگی را عاملی تفرقه‌افکن برای کل جامعه و به همان اندازه غیرقابل تحمل برای گروه‌های اقلیت قومی، قلمداد می‌کنند (پورتر^۴ و ۱۹۷۵ - زوبرزکی^۵، ۱۹۸۶). حفظ تکثرگرایی قومی بزعم ایشان، فقط می‌تواند از تحرک هرچه بیشتر گروه‌های اقلیت قومی در درون نهادهای حاکم بر جامعه، ممانعت بعمل آورد و در نتیجه اختلافات قومی را تداوم بخشد.

۲- سیاست‌های ترجیحی قومی^۶

در ایالات متحده آمریکا، کانادا و استرالیا سیاست‌های ترجیحی متعددی، که به آنها اقدامات ایجابی^۷ اطلاق می‌شود، در دهه‌های اخیر به اجرا گذاشته شده که اساساً اقداماتی در راستای "کثرت‌گرایی حامی برابری" ارزیابی می‌شوند. غرض از این سیاست‌ها و برنامه‌ها ارتقاء وضعیت اقتصادی و آموزشی اقلیت‌های قومی‌ای است که در گذشته شدیداً و کراراً قربانی تبعیض بوده‌اند. برای جبران این لطمات، سیاست‌هایی مبنی بر ترویج مساوات در دسترسی به نهادهای عمده و اصلی و توزیع متناسب‌تر

1- Berry & Hawkins

2- Kallen

3- Fleras

4- Porter

5- Zubrzycki

6- Preferential ethnic policies

7- Affirmative actions

قدرت و ثروت در جامعه به اجرا گذارده شده است. سیاست‌هایی با اهداف مشابه در دیگر جوامع چندقومیتی مثل هندوستان، سری‌لانکا، اندونزی، مالزی و نیجریه نیز اتخاذ شده است (هوروویتس^۱، ۱۹۸۵ - نویت و کندی^۲، ۱۹۸۶ - سِرینِیواس^۳ ۱۹۶۶ - وینر، ۱۹۷۵). اینچنین تدابیر جبرانی از حیث ملاک مورد نظر در اعطاء امتیاز، منصفانه بودن یا نبودن میزان سهم، و میزان تأثیر و کارایی‌شان در اعتلاء وضعیت جمعی گروه‌های اقلیت قومی، مورد بحث و سؤال هستند (گل‌زِر^۴ ۱۹۷۵ - هوروویتس ۱۹۷۵ - سُول^۵، ۱۹۸۹).

سیاست‌های تکثرگرایانه خواهان ایجاد برابری در ایالات متحده آمریکا و انگلستان با هر ترکیبی که باشند بیشتر محصول انتخاب گروهی هستند تا تکثرگرایی اجباری و دوفاکتو اقلیت‌های نژادی - قومی، و یا صُوری از تکثرگرایی نابرابرانه، که هم‌اکنون مورد بحث قرار خواهند گرفت. ولیکن اگر بتوان بر اساس جوامع امروزی که چنین سیاست‌هایی را به نیت ایجاد هماهنگی قومی به اجراء گذاشته‌اند، به قضاوت بنشینیم، خواهیم دید که نتایج همیشه هم چندان خوب نبوده‌اند. مواردی مثل بلژیک، هلند و سوئیس که روابط بین قومی در آنجا از ناهماهنگی کمتری برخوردار است، بنظر می‌رسد که امری استثنایی است. ولی حتی در همین جوامع نیز نزاع‌های گروهی متناوباً رخ می‌دهد. لذا تأکید وگلی و هریس (۱۹۸۵) مبنی براین که اهداف تکثرگرایانه و بروز میزانی از نزاع، انقیاد یک گروه توسط گروه دیگر را همیشگی می‌سازد، نکته بجایی است. در واقع، سیاست‌های تکثرگرایانه، حتی با نیت نیکو بنظر می‌رسد که موجب نزاع‌های مزمن - ولو در حال نوسان - بوده باشند.

ب) تکثرگرایی نابرابر

هر دو نوع سیاست تکثرگرایانه همانند ساز و حامی برابری در جوامعی که تا حدودی از شدت و حدت سیاست‌های مبتنی بر قشربندی قومی کاسته شده، و یا کاهش

1- Horowitz

2- Nevitte & Kennedy

3- Srinivas

4- Glazer

5- Sowell

نابرابری قومی بعنوان یکی از تعهدات و وظایف اولیه دولت درآمده، بسیار آشکار و مشهود هستند. اینها سیاست‌هایی هستند که آشکارا در راستای کاهش سطح نزاع قومی و افزایش مساوات در زمینه توزیع منابع اجتماعی بکار گرفته شده و کارایی آنها به اثبات رسیده است. اما تکثرگرایی نابرابر دلالت بر نتایج و فرایندهایی دارد که بوضوح برای گروه‌های قومی جامعه نابرابر است. این شکل از تکثرگرایی قومی بیش از همه در جوامع تحت استعمار و رژیم‌های نژادپرست در عصر حاضر متجلی می‌گردد. اما بعضی از خصایص و ویژگی‌های آنرا بطور خیلی کم‌رنگ‌تر، می‌توان در جوامع چندقومیتی که همانندسازی و تکثرگرایی حامی برابری بیشتر بعنوان اصل و بنیان سیاست‌های قومی متداول است، مشاهده کرد.

نظام‌های تکثرگرایی نابرابر توسط سیاست‌هایی که گروه‌های قومی را از حیث ساختاری از یکدیگر مجزا، و توزیع بسیار نابرابر قدرت و مزایا را تقویت می‌کنند، هدایت می‌شوند. در حالی که سیاست‌های تکثرگرایی حامی نابرابری، در درون نظامی قرار دارند که گروه‌های متفاوت از روی رضایت و طیب خاطر نسبت به دولتی مشترک و واحد ابراز وفاداری می‌کنند. اما سیاست‌های تکثرگرایی نابرابر بیشتر از طریق اجبار دولت حمایت و تقویت می‌شوند، دولتی که ممکن است از سوی تمام گروه‌ها مشروع شناخته نشود اسمیت (۱۹۶۳: ۳۳) شرح می‌دهد که در چنین جامعه متکثری، دولت تنها عاملی در دست گروه قومی مسلط است و دیگران هیچگونه حقی ندارند. بخش عمده‌ای از مردم نه "شهروند" بلکه "رعایا"^۱ هستند. در حالی که تکثرگرایی حامی برابری ایجاد تساوی فزاینده و روبه رشد قدرت سیاسی و اقتصادی در بین گروه‌ها را وجهه همت خود قرار می‌دهد، تکثرگرایی نابرابر بر فرضی کاملاً متضاد قرار دارد. در اینجا حفظ یا گسترش نابرابری و عدم تساوی در بین گروه‌ها، و اختصاص یافتن تمامی اقتدار سیاسی و سهم عمده‌ای از ثروت مادی به گروه مسلط، ویژگی اساسی و ذاتی این سیاست قومی است.

ایدئولوژی‌های نژادپرستانه که مروج عقیده مبنی بر تفاوت ذاتی گروه‌ها هستند، شالوده‌های فلسفی سیاست‌های تکثرگرایانه حامی نابرابری را شکل می‌دهند. روابط

اجتماعی بین گروه‌های قومی مسلط و اقلیت را می‌توان به صورت قطعیت شدیدی که با میزان بالایی از تعصب و تبعیض حمایت می‌شود، تصویر کرد. اساساً فقط در حوزه ارتباط‌های غیرشخصی نظام‌های اقتصادی و سیاسی است که اعضای گروه مسلط و اقلیت باهم رابطه دارند و به یکدیگر مربوط می‌شوند. البته این ارتباط‌ها هم به "تماسهای صرفاً ابزاری" از قبیل مسایل مربوط به کار و امور اجرایی دولت محدود می‌شوند. آنچه‌آنکه کوپر و اسمیت توضیح می‌دهند، تجانس اقتصادی و احتراز دوجانبه، تنوع فرهنگی و شکاف اجتماعی، بیانگر بنیان‌های اجتماعی یک جامعه متکثر هستند (کوپر و اسمیت ۱۹۶۹: ۱۱). تکثرگرایی نابرابر در شدیدترین و رادیکالی‌ترین شکل خود به یک نظام کاستی که در آن انفکاک و جدایی [طبقات] در حد اعلاء خود و در تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی وجود دارد، شبیه است (فورنی وال، ۱۹۴۸).

مدل تکثرگرایی نابرابر، به میزان زیادی با وضعیت جوامع برده‌داری و یا مستعمره سنتی قابل انطباق است (رکس^۲، ۱۹۶۰) یعنی جوامعی که امروزه و در جهان معاصر دیگر وجود ندارند. اما آفریقای جنوبی (در دوره‌ای از حیاتش) قرابت زیادی با این مدل داشته است. در آنجا نظام آپارتاید (تبعیض نژادی) اگرچه در سالهای اخیر تضعیف شده اما بطور سنتی از قدرت و امتیازات گروهی که از دید جامعه‌شناسانه مسلط قلمداد می‌شوند و اقلیت بسیار ناچیزی را تشکیل می‌دهند، دفاع کرده‌است. به گفته آدام و مودلی^۳ سلطه سیاسی سفیدپوستان چنان کامل است که "قومیت فرعی" بخشی از کشور به حساب نمی‌آید، این گروه‌ها اگرچه در ترکیب گروهی و جمعیتی حضور دارند اما بعنوان "غیرشهروند" و یا حداکثر بعنوان "شهروندان درجه دوم" مطرح هستند (آدام و مودلی، ۱۹۸۶: ۳۰).^۴

اگرچه سیاست‌های تکثرگرایی نابرابر در شکل افراطی خود، در جوامع چند قومیتی مدرن امروزی نادر هستند، اما اشکال مخفی و کم‌رنگ آن در بعضی از جوامع که انفکاک قومی در آنجا اساساً بیشتر بر پایه نژاد صورت می‌گیرد تا تمایزات فرهنگی، هویدا و

1- Furnivall

2- Rex

3- Adam & Moodley

۴. لازم به ذکر است که این مقاله قبل از نابودی رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی نگاشته شده است - م.

آشکار است. در وضعیت‌های بردگی، کاستی یا استعماری قومیت و طبقه با یکدیگر مترادف هستند: یک گروه تمام قدرت و ثروت را در اختیار دارد و در نتیجه، موقعیت‌های شغلی دارای شأن و منزلت بالا را به انحصار خود در می‌آورد. اما در تحت شرایط روابط رقابتی نژادی - که ویژگی جوامع صنعتی مدرن است - شکاف شغلی بین گروه‌های قومی در جریان انفکاک طبقاتی هرچه بیشتر گروه‌ها کاهش می‌یابد (وِنْدِنبرگ، ۱۹۷۸ - ویلسون، ۱۹۷۳).

از آنجا که هنجارهای تمایز اجتماعی و تسلط اقتصادی، بخوبی در قالب نظام‌های پدرسالارانه جوامع برده‌ای یا استعماری نهادینه شده‌است، دیگر نیازی به وضع قوانینی برای تقویت جدایی اجتماعی و یا فرودستی شغلی در این جوامع دیده نمی‌شود این در حالی که در روابط رقابتی قومی مسایل فوق‌الذکر بایستی از خلال سیاست‌های رسمی و عرفی تأیید و اجراء شوند. نظام جیم کرو^۱ برای جنوب آمریکا پس از برده‌داری این موقعیت را بخوبی ترسیم می‌کند. در پی جدایی و خلاصی ارتش فدرال از ایالت‌های جنوبی در سال ۱۸۷۶، مجموعه‌ای از قوانین تبعیض آمیز به اجراء گذاشته شد که فرودستی اقتصادی و سیاسی بردگان سابق و جدایی اجتماعی آنها از جمعیت سفیدپوست مسلط را تضمین می‌کرد (وُد^۲ - وارد، ۱۹۷۴). کارویژه‌های نظام تبعیض نژادی آفریقای جنوبی نیز بطور مشابه (در همین زمینه) قابل بررسی است، هرچند که تبعیض نژادی از نظر تاریخی به گونه‌ای طرح‌ریزی شده که نه تنها جدایی فیزیکی و فرودستی اقتصادی، بلکه تمایز فرهنگی گروه‌های نژادی عمده جامعه را نیز حفظ کند (فردریکسون^۳، ۱۹۸۱).

۱- استعمار داخلی^۴

استعمار داخلی، نوعی از تکثرگرایی نابرابر در جوامعی همانند ایالات متحده آمریکا است که روابط قومی در آنها بنحوی از انحاء تابع مدل همانندسازی است. در این کشور با گروه‌های قومی مشخص و معینی ممکن است در قالب استعماری رفتار شود. در

1- Jim Crow

2- Woodward

3- Fredrickson

4- Internal colonialism

شکل سنتی استعمار که توسط قدرت‌های اروپایی در قرون ۱۷، ۱۸ و ۱۹ اعمال می‌شد، یک گروه فاتح - که از نظر تعداد نفرات انگشت شمار و اندک بودند - سلطه سیاسی و اقتصادی خود را بر مردم بومی تحمیل می‌کردند. برعکس، استعمار داخلی وضعیتی است که در آن هر دو گروه مسلط و زیر دست بومی هستند و گروه مسلط از نظر عددی در اکثریت قرار دارد (بلونر، ۱۹۶۹).^۱

بلونر (۱۹۶۹) و دیگران (بلک ول^۲ ۱۹۷۶، کار مایکل^۳ و هامیلتون، ۱۹۷۶ - کلارک، ۱۹۶۵) با استفاده از این مدل، تجربیات سیاهان در ایالات متحده آمریکا را اساساً استعماری، و قیام در محله‌های فقیرنشین (گتوها)^۴ در دهه ۱۹۶۰ را همچون حرکت‌هایی ضد استعماری، تفسیر کرده‌اند. مدل استعمار داخلی در مورد گروه‌های قومی موجود در ایالات متحده آمریکا همچون آمریکایی‌های مکزیکی الاصل و سرخ‌پوستان آمریکا (بلونر ۱۹۷۲ - مور، ۱۹۷۰ - اس‌نیپ^۵، ۱۹۸۶) و با اندکی تغییر در مورد وضعیت گروه‌های موجود در جوامع چندقومیتی دیگر نیز بکار گرفته شده است (زوریک^۶، ۱۹۷۹) هچر^۷ (۱۹۷۵). نظریه استعمار داخلی را به گونه‌ای تقریباً متفاوت به کار می‌برد و آن را وضعیتی معرفی می‌کند که در آن یک گروه مسلط قومی و صنعتی از مرکز، گروه قومی از حیث صنعتی عقب مانده‌ای را که در پیرامون قرار دارد، مقهور خود می‌سازد.

۲- اخراج یا نابودسازی^۸

نکثرگرایی نابرابر ممکن است با اخراج و یا حتی نابودسازی گروه‌های اقلیت قومی، به اوج خود برسد. برخی سیاست‌های دولتی با هدف دستیابی به این دو نتیجه در تاریخ معاصر غرب اعمال شده‌اند. تلاش‌های بعمل آمده در جهت معکوس کردن جریان مهاجرت، معمولاً در قالب سیاست‌های اخراج انجام پذیرفته است. بعنوان مثال در

1- Blauner

2- Blackwell

3- Carmichael

4- Ghetto

5- Snippe

6- Zureik

7- Hechter

8- Expulsion

آمریکا، بازگردانیدن^۱ مهاجران چینی در قرن نوزدهم، و مکزیکی‌ها یکبار در دهه ۱۹۳۰ و مجدداً در دهه ۱۹۵۰، در چارچوب کاهش خطر نسبت به تسلط کارگران گروه قومی اکثریت بر حوزه کاری این کشور صورت گرفت (لیمن^۲ ۱۹۷۴ - استرادا و دیگران ۱۹۸۱). توقیف افرادی با اصالت قومی ژاپنی در ایالات متحده آمریکا و کانادا در خلال دومین جنگ جهانی از موارد بارز سیاست اخراج هستند (دانیلز، ۱۹۷۷ - آداجی^۳، ۱۹۷۶). چنین اخراج‌هایی معمولاً توسط ایدئولوژیهای گروه مسلط، که مؤید عقیده فرودستی یا فساد گروههای رانده شده هستند، به لحاظ عقلانی و منطقی توجیه می‌شوند. سیاست‌هایی که نابودسازی را مدنظر دارند، به بهترین وجهی در سرکوب گروه‌های بومی توسط ساکنان اروپایی در شمال آمریکا، استرالیا و آفریقای جنوبی قرن ۱۹ و نیز آمریکای لاتین و حوزه کارائیب در چندی پیش قابل رویت است. مورد دیگری که در آن سیاست نابودسازی بسیار سنجیده‌تر و روشمندانه‌تر اعمال شده، سیاست نسل‌کشی^۴ نازی‌ها است که نتیجه آن امحاء یهودیان اروپایی بود. در دهه ۱۹۳۰ یهودیان آلمانی بطور مشخص هدف سیاست‌های امحاء قومی قرار گرفتند. بعد از آن بود که با اجراء یک مبارزه توأم با ترور، شامل حملات فیزیکی و مصادره اموال که از سوی دولت نیز حمایت می‌شد، یهودیان مجبور به ترک آلمان شدند. سرانجام، سیاست‌های نازیسمی با ایجاد اردوگاههای مرگ - مکان‌هایی که یهودیان آلمانی و پس از آن دیگر یهودیان اروپایی برای ذبح فرستاده می‌شدند - به اوج خود رسید (هیلبرگ^۵، ۱۹۷۹).

نتیجه‌گیری: تنوع در سیاستهای قومی

در نظر داشتن این مطلب که این سه الگوی اصلی ارائه شده در خصوص روابط و سیاست‌های قومی، هرگز بطور کامل و تمام عیار، ماهیت آنچه را که در جوامع چندقومیتی رخ می‌نماید مشخص نمی‌سازد، مهم است. در حالی که جوامع ممکن است استعداد و آمادگی پذیرش این یا آن الگو را داشته باشند، در مقام واقع چه بسا

1- Deportation

2- Lyman

3- Daniels, Adachi

4- Genocide

5- Hilberg

شاخص‌هایی از دو یا حتی هر سه را یکجا و با همدیگر بطور آشکار نشان دهند. بعنوان مثال اقدامات تبعیض آمیزی که نسبت به گروه‌های منفردنژادی (البته گروه‌های غیراروپایی) در ایالات متحده آمریکا صورت گرفت، از نظر تاریخی همزمان با سیاست‌های بسیار دموکراتیکی بود که در حق گروه‌های آمریکایی / اروپایی به اجراء گذاشته می‌شد. در آفریقای جنوبی نیز به همین ترتیب نظام تبعیض نژادی در کنار یک نظام دموکراتیک مشارکتی برای توده مسلط سفیدپوست وجود داشته است.

بعلاوه هیچیک از مدل‌های ارائه شده از روابط قومی و سیاست‌های ملازم آن نباید غیرقابل انعطاف و یا غیرقابل نقض تلقی گردد. با توجه به مقتضیات اقتصادی و سیاسی، جوامع ممکن است اهداف، ایدئولوژی‌ها - و به تبع آن سیاست‌های - ناهمگن و غیرمتجانس را در زمان‌های مختلف اعلان و اجراء کنند. کانادا و استرالیا شواهدی در این مورد هستند. بمنظور تحدید یا کاهش تعداد افراد غیراروپایی، این دو کشور در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم سیاست‌های محدودکننده‌ای را در زمینه مهاجرت بمنظور تأمین امنیت "استرالیای سفید" و یا "کانادای سفید" به اجراء گذاشتند. اما به تدریج در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۶۰ تدابیر نژادمدارانه به علت افول ایدئولوژی‌های نژادی و نیازهای مردم روندی معکوس یافت. در این فرایند، استرالیا و کانادا از اهداف همانندسازی دست کشیدند و بطور رسمی سیاست تکثرگرایی قومی را اتخاذ کردند. تغییرات مشابهی در ایالات متحده آمریکا مشاهده می‌شود؛ در نتیجه بازنگری قابل توجهی که در سیاست حاکم بر مهاجرت در ۱۹۶۵ بعمل آمد، محدودیت‌هایی که برای مدت مدیدی از سوی دولت برای گروه‌های غیراروپایی وضع شده بود کاهش یافت. در پرتو رشد و فزونی درصد جمعیت غیرسفیدپوست (که خود دارای تأثیرات سیاسی فزاینده‌ای است)، بعضی پیش‌بینی ایجاد تحوّل ضروری در سیاست و ایدئولوژی ایالات متحده، از همانندسازی به تکثرگرایی صنفی را می‌نمایند (گوردن، ۱۹۸۱).

ممکن است تجدید نظر عمده با اصلاح (و دستکاری) روابط قومی برای منافع سیاسی، صورت پذیرد. همان‌طور که کوپر متذکر شده، "سیاستمداران بطور معمول شکافهای نژادی و قومی را همچون منبعی برای بهره‌برداریهای سیاسی، می‌یابند" (کوپر، ۱۹۶۹: ۴۸۵). جوامعی که سیاست‌های مبتنی بر هماهنگی و همانندسازی را در

بین گروه‌های قومی حمایت و اجراء می‌کنند، ممکن است در مواقعی که وضعیت سیاسی اقتضاء کند، به سیاست‌های تکثرگرایانه رجعت نمایند. بعنوان مثال نازی‌ها با قاطعیت سیاست همانندسازی یهودیان در درون جامعه آلمان را کنار گذاشتند. تغییر در سیاست‌ها ممکن است در جهت مقابل نیز رخ دهد. مثلاً در آستانه جنبش حقوق مدنی در جنوب آمریکا، بسیاری از سیاستمدارانی که معمولاً بطور قاطع از تبعیض نژادی حمایت می‌کردند، در زمانی که معلوم شد رأی سیاه‌پوستان عامل مهم و تعیین‌کننده انتخاباتی است، بصورت معتدلانه از مواضع همگرایانه حمایت کردند.

محتوا و شکل سیاست قومی در هر مورد نهایتاً بستگی به اهداف گروه‌های قومی مسلط و اقلیت در جامعه دارد. بدیهی است که این دو می‌توانند در تضارب با یکدیگر باشند. هرگاه اهداف دو گروه موافق باشد، نزاع از میان‌شان رخت برمی‌بندد و هرگاه مخالف هم باشند، نزاع غیرقابل اجتناب خواهد بود. بعنوان مثال نیات همانندکننده یک گروه اقلیت ممکن است با سیاست‌های تبعیض‌آمیز گروه مسلط در تضاد باشد. وجود چنین اهداف و سیاست‌های متضاربی، مشکل روابط سیاهان با سفیدپوستان در طی قرون گذشته در ایالات متحده آمریکا به حساب می‌آید و نتیجه آن بروز نزاع مستمر به اشکال مختلف بود. وضعیت مخالف نیز مشهود است؛ بدین صورت که گروه مسلط ممکن است برسیاست همانندسازی اصرار ورزد و گروه اقلیت متقابلاً در برابر انصراف از فرهنگ قومی و ساختار نهادی خودش مقاومت کند. روابط بین سرخپوستان و سفیدپوستان در ایالات متحده آمریکا با آمیزه‌ای از اهداف و سیاست‌های مخالف با یکدیگر مشخص می‌شود. سرخپوستان خواهان سیاست همانندسازی نیستند بلکه می‌خواهند به عنوان مللی مستقل بر اراضی سنتی خود باقی بمانند. اما سفیدپوستان با تخریب بنیان‌های اجتماعی و اقتصادی که اجتماعات سرخپوستان برپایه آنها استوار است و یا درخواست پذیرش فرهنگ (ارزش‌ها و سبک زندگی) سفیدپوستان - که سرخپوستان اصلاً آن را نمی‌پسندند - به آنها پاسخ داده‌اند.

در تحلیل نهایی باید گفت که تمامی سیاست‌های مربوط به روابط نژادی و قومی، تجلیاتی از قدرت - بویژه قدرت گروه مسلط - هستند. وندنبرگ بیان داشته است که "سیاست‌های دولت در قبال گروه‌های قومی و مسئله قومیت - به مثابه یک اصل در

پیوستگی و انسجام دولت - تنوع زیادی دارد، ولیکن بسیاری از این تنوعات در قالب منافع مادی طبقه حاکمه که عوامل متعدد محیطی، فن آوران و سیاسی نیز در آن دخالت دارد، قابل توضیح است. "وی سپس در بحث از ساختار قدرت، ماهیت نهایی روابط بین گروه هادریک جامعه چند قومیتی، و شکل سیاست حاکم را با یکدیگر مربوط می خواند. موضوعات قومیتی همچنان و تا آینده ای قابل پیش بینی توجه سیاستگذاران را در جوامع مدرن - حداقل به دو دلیل - به خود معطوف می دارد. اولاً برخلاف پیش بینی های اولیه مبنی بر زوال وفاداری های قومی بعنوان نتیجه فرایند صنعتی شدن، هیچگونه نمودی دال بر تضعیف این وفاداریها مشاهده نمی شود. ثانیاً به نظر نمی رسد نیروهای موجود تنوع قومی و بطور مشخص مهاجرت، در حال از دست دادن قدرتشان باشند. برعکس، سر برآوردن سازمان های اقتصادی جهانی و بازارهای کارگری روی هم رفته جریان مهاجرت های در مقیاس وسیع و گسترده را تحریک می کنند، مهاجرت هایی که از نظر "اندازه" و "پیچیدگی" با نمونه های اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم برابری می کنند.

منابع

- Adachi, K. (1976) *The Enemy That Never Was*, Toronto, McClelland & Stewart.
- Adam, H. and Moodley, K. (1986) *South Africa Without Apartheid: Dismantling Racial Domination*, Berkeley, University of California Press.
- Barth, E. A. and Noel Noel, D. L. (1972) "Conceptual Frameworks For The Analysis of Race Relations", *Social forces*, 50: 333-48 .
- Ben - Rafael, E. (1982) *The Emergence of Ethnicity: Cultural Groups and Social Conflict in Israel*, Westport and London, Greenwood Press.
- Berry, J. W., Kalin, R. and Taylor, D. M. (1977) *Multiculturalism and Ethnic Attitudes in Canada*, Ottawa, Minister of Supply and Services Canada.
- Blackwell, J. E. (1976) "The Use of Controversy in American Society", in *L. free Press*.
- Blauner, R. (1969) "Internal Colonialism and Ghetto Revolt", *Social problems*, 16: 393-408 .
- _____ (1972) *Racial Oppression in America*, New York, Harper & Row.
- Daniels, R. (1977) *The Politics of Prejudice: The Anti-Japanese Movement in California and The Struggle for Japanese Exclusion*, 2th ed, Berkeley: University of California press.

- Enloe, C. H. (1973) *Ethnic Conflict and Political Development*, Boston, Little, Brown & Co.
- Estrada, L. F., Garcia, F. C., Macias, R. F. and Maldonado, L. (1981) "Chicanos in the United States: A History of Exploitation and Resistance", *Daedalus*, 110: 103-31 .
- Fleras, A. (1984) "Monoculturalism, and Biculturalism: The Politics of Maori Policy in New Zealand", *Plural Societies*, 15: 52-75.
- Fredrickson, G. M. (1981) *White Supremacy: A Comparative Study in American and South African History*, New York, Oxford University Press.
- Furnivall, J. S. (1948) *Colonial Policy and Practice*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Glazer, N. (1975) *Affirmative Discrimination: Ethnic Identity and Public Policy*, New York, Basic Books.
- Gordon, M. M. (1964) *Assimilation in American Life*, New York, Oxford University Press.
- _____ (1975) "Toward a General Theory of Racial and Ethnic Group Relations", in N. Glazer and D. P. Moynihan (eds) *Ethnicity: Theory and Experience*, Cambridge, Mass, Harvard University Press.
- _____ (1981), "Models of Pluralism: The New American Dilemma", *Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 4454: 178-88.
- Hawkins, F. (1989) *Critical Years in Immigration: Canada and Australia Compared*, Kingston and Montreal, McGill-Queen's University Press.
- Hechter, M. (1975) *Internal Colonialism: The Celtic Fringe in British National Development, 1536-1966*, Berkeley, University of California Press .
- Hilberg, R. (1979) *The Destruction of the European Jews*, New York, Harper colophon.

- Horowitz, D. L. (1985) *Ethnic Groups in Conflict*. Berkeley, University of California Press .
- Hunt, C. L. , and walker, L. (1974) *Ethnic Dynamics of Intergroup Relations in Various Societies*, Homewood, Dorsey.
- Kallen, E. (1982) "Multiiculturalism: Ideology and Reality, Policy and Reality", *Journal of Canadian Studies*, 17:51-63.
- Kuper, L. (1969) 'Ethnic and Racial Pluralism: Some Aspects of Polarization and Depluralization', in L. Kuper and M. G. Smith (eds) *Pluralism in Africa*, Berkeley, University of California Press.
- Kuper, L. and Smith, M. G. (eds) (1969) *Pluralism in Africa*, Berkeley, University of California Press.
- Lamy, S. L. (1986) 'Policy Responses to Ethnonationalism, Consociational Engineering in Belgium', in J. F. Stack, Jr (ed) *The Primordial Challenge: Ethnicity in the Contemporary World*, New York, Greenwood.
- Liebersohn, S. (1961) 'A Societal Theory of Race Relations', *American Sociological Review*, 26: 902-10.
- Lijphart, A. (1977) *Democracy in Plural Societies: A Comparative Exploration*, New Haven, Yale University Press.
- _____ (1981) *Conflict and Coexistence in Belgium: The Dynamics of a Culturally Divided Society*, Berkeley, Institute of International Studies, University of California.
- Lyman, S. (1974) *Chinese Americans*, New York, Random House.
- McRae, K. D. (1974) *Consociational Democracy: Political Accommodation in Segmented Societies*, Toronto: McClelland & Stewart.
- _____ (1983) *Conflict and Compromise in Multilingual Societies. Switzerland*, Waterloo, Ont., Wilfrid Laurier University Press.
- _____ (1986) *Conflict and Compromise in Multilingual Societies: Belgium*, Waterloo, Ont., Wilfrid Laurier University Press.
- Moore, J. W, (1970) 'Colonialism: The Case of The Mexican-Americans',

- Social Problems*, 17: 463-72.
- Nevitte, N. and Kennedy, C. H. (eds) (1986) *Ethnic Preference and Public Policy in Developing States*, Boulder, Lynne Rienner Publishers.
- Noel, D. L. (1968) 'A Theory of The Origin of Ethnic Stratification', *Social Problems*, 16: 157-72.
- Omi, M. and Winant, H. (1986) *Racial Formation in the United States: From the 1960s to the 1980s*, New York, Routledge & Kegan Paul.
- Petersen, W. (1980) 'Concepts of Ethnicity', in S. Ternstrom (ed.) *Harvard Encyclopedia of American Ethnic Groups*, Cambridge, Mass., Harvard University Press.
- Porter, J. (1975) 'Ethnic Pluralism in Canadian Perspective', in N. Glazer and D. P. Moynihan (eds) *Ethnicity: Theory and Experience*, Cambridge, Mass., Harvard University Press.
- _____ (1979) *The Measure of Canadian Society*, Toronto, Gage.
- Rakowska-Harmstone, T. (1981) 'The Soviet Union', in R. G. Wirsing (ed.) *Protection of Ethnic Minorities: Comparative Perspectives*, New York, Pergamon.
- Rex, J. (1970) *Race Relations in Sociological Theory*, New York, Schocken.
- Schermerhorn, R. A. (1970) *Comparative Ethnic Relations: A Framework for Theory and Research*, New York, Random House.
- Shibutani, T. and Kwan, K. M. (1965) *Ethnic Stratification: A Comparative Approach*, New York, Macmillan.
- Smith, M. G. (1969) 'Institutional and Political Conditions of Pluralism', in L. Kuper and m. G. Smith (eds) *Pluralism in Africa*, Berkeley, University of California Press.
- Snipp, C. M. (1986) 'The Changing Political and Economic Status of The American Indians: From Captive Nations to Internal Colonies', *American Journal of Economics and Sociology*, 45: 145-57.
- Sowell, T. (1989) "Affirmative Action: a Worldwide Disaster", *Commentary*, 88 (December): 21-41.

- Srinivas, M. N. (1966) *Social Change in Modern India*, Berkeley, University of California Press.
- Taft, R. (1963) 'The Assimilation Orientation of Immigrants And Australians', *Human Relations*, 16: 276-93.
- van den Berghe, P. L. (1978) *Race And Racism: A Comparative Perspective*, 2th ed., New York, John Wiley.
- _____ (1981) *The Ethnic Phenomenon*, New York, Elsevier.
- Wagley, C. and Harris, M. (1958) *Minorities in the New World: Six Case Studies*, New York, Columbia University Press.
- Weiner, M. (1975) *Changing Conceptions of Citizenship in a Multi-ethnic Society: Migration, Protected Labor Markets, Law, and Citizenship in India*, Cambridge, Mass., MIT Press.
- Williams, R. M., Jr. (1977) *Mutual Accommodation: Ethnic Conflict and Cooperation*, Minneapolis, University of Minnesota Press.
- Wilson, W. J. (1973) *Power, Racism, and Privilege*. New York, Free Press.
- Wirth, L. (1945) "The Problem of Minority Groups", in R. Linton (ed.) *The Science of Man in the World Crisis*, New York, Columbia University Press.
- Woodward, C. V. (1974) *The Strange Career of Jim Crow*, 3rd edn, New York, Oxford University Press.
- Yinger, J.M. (1985) 'Assimilation in the United States: The Mexican - Americans', in W. Connor (ed.) *Mexican - Americans in Comparative*, Washington, DC, Urban Institute Press.
- Zubrzycki, J. (1986) *Multiculturalism and Beyond: The Australian Experience in Retrospect And Prospect New Community*, 13: 167 - 76.
- Zureik, E. T. (1979) *The Palestinians in Israel: A Study in Internal Colonialism*, London, Routledge & Kegan Paul.

«منابع جهت مطالعه بیشتر در این زمینه»

- Adam, H. and Moodley, K. (1986) *South Africa Without Apartheid: Dismantling Racial Domination*, Berkeley, University of California Press.
- Enloe, C. (1973) *Ethnic Conflict and Political Development*, Boston, Little, Brown & Co.
- Glazer, N. (1975) *Affirmative Discrimination: Ethnic and Public Policy*, New York, Basic Books.
- Gordon, M. M. (1981) 'Models of Pluralism: The new American Dilemma', *Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 454: 178-88.
- Hawkins, F. (1989) *Critical Years in Immigration: Canada and Australia Compared*, Kingston and Montreal, McGill-Queen's University Press.
- Hilberg, R. (1979) *The Destruction of European Jews*, New York, Harper Colophon.
- Horowitz, D. L. (1985) *Ethnic Groups in Conflict*, Berkeley, University of California Press.
- Kallen, E. (1982) *Ethnicity and Human Rights in Canada*, Toronto, Gage.
- Kuper, L. (1981) *Genocide: Its Political Use in the Twentieth Century*, New Haven and London: Yale University Press.
- Lijphart, A. (1977) *Democracy in Plural Societies: A Comparative Exploration*, New Haven, Yale University Press.
- Mcrae, K. (ed.) (1974) *Consociational Democracy: Political Accommodation in Segmented Societies*, Toronto, McClelland & Stewart.
- Noel, D. L. (1968) 'A Theory of the Origin of Ethnic Stratification', *Social Problems*, 16: 157 - 72.
- Omi, M. and Winant, H. (1986) *Racial Formation in the United States:*

- From the 1960s to the 1980s*, New York, Routledge & Kegan Paul.
- Schermerhorn, R. A. (1970) *Comparative Ethnic Relations": A Framework for Theory and Research*, New York, Random House.
- Van den Berghe, Pierre L. (1978) *Race and Racism: A Comparative Perspective 2th ed.* New York, John Wiley.
- _____ (1981) *The Ethnic Phenomenon*, New York, Elsevier.
- Wilson, W. J. (1973) *Power, Racism, and Privilege: Race Relations in Theoretical and Sociohistorical Perspectives*, New York, Free press.
- Wirsing, R. G. (ed.) (1981) *Protection of Ethnic Minorities: Comparative Perspectives*, New York, Pergamon.

